

## معیار سلامت قلب چیست و امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) چه نسبتی با آن دارد؟

### تحلیل هستی‌شناختی معیار سلامت قلب در نسبت با امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)

انسان در زندگی روزمره برای سنجش بسیاری از امور به ابزار اندازه‌گیری رجوع می‌کند. برای تشخیص وزن، از ترازو استفاده می‌شود؛ برای بررسی زمان، ساعت معیار قرار می‌گیرد و برای اصلاح ظاهر، آینه به کار می‌آید. در همه این موارد، یک اصل مشترک وجود دارد: هرچا «اندازه» مطرح است، «سنجش» نیز ضرورت پیدا می‌کند. جهان نیز صرفاً مجموعه‌ای از رخداد‌های بی‌قاعده نیست؛ در آن حدّ، مقدار و نسبت‌ها نقش تعیین‌کننده دارند و همین اندازه‌مندی، امکان ارزیابی را فراهم می‌سازد.

اگر این منطق را از سطح اشیاء و پدیده‌های بیرونی فراتر ببریم، پرسش دقیق‌تری رخ می‌نماید: آیا خود انسان - نه فقط بدن و رفتار ظاهری او - در معرض سنجش قرار می‌گیرد؟ پاسخ این پرسش تنها یک گزاره اخلاقی نیست، بلکه یک نتیجه هستی‌شناختی است: موجودی که در عالمی اندازه‌مند زندگی می‌کند، در سطحی متناسب با شأن خویش نیز سنجش‌پذیر خواهد بود. از همین رو، انسان از آغاز تا فرجام با نوعی ارزیابی روبه‌روست و باید نسبت خود را با این ارزیابی روشن کند. در این چارچوب، «محاسبه» صرفاً یک توصیه تربیتی نیست؛ معنایش این است که انسان باید سنجش را از بیرون به درون بیاورد و پیش از آنکه نتیجه‌ها تثبیت شوند، مسیر خود را بازبینی کند.

اما محاسبه بدون معیار ممکن نیست. همان‌گونه که ترازوی بی‌درجه وزن را نشان نمی‌دهد و آینه‌ی کدر تصویر را مخدوش می‌کند، سنجشِ باطن نیز نیازمند «میزان» است؛ معیاری که بتواند میان درست و نادرست، رشد و انحراف، صلاح و فساد فرق بگذارد. قرآن برای «وزن» و سنجش نهایی، معیار را «حق» معرفی می‌کند: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»<sup>۱</sup>. بنابراین مسئله اصلی این می‌شود که حق چگونه از یک مفهوم کلی به یک معیار کارآمد تبدیل می‌گردد؛ معیاری که بتواند نسبت واقعی انسان را با حقیقت نشان دهد، نه صرفاً تصویر ذهنی او را از خودش.

در این نقطه یک مشکل روش‌شناختی رخ می‌دهد: اگر حق، معیار سنجش است، انسان در مقام عمل با چه چیزی حق را «می‌سنجد» و «می‌فهمد» تا ارزیابی باطن به سلیقه، توجیه و خودفریبی تبدیل نشود؟ برای خروج از ذهنیت‌گرایی، معیار باید ویژگی‌ای داشته باشد که هم معرفتی باشد (راه را نشان دهد) و هم هدایتی (امکان تبعیت

<sup>۱</sup> آیه ۸ سوره مبارکه اعراف

و اصلاح مسیر را فراهم آورد). چنین معیاری وقتی کامل می‌شود که در نسبت با «ولّٰ حق» قابل رجوع گردد؛ یعنی محور هدایت، محلّی باشد که حق در نسبت با او روشن‌تر، قابل قیاس‌تر و قابل پیگیری‌تر شود. از همین‌جا، پیوند بحثِ سنجش با «قلب» و سپس با نسبت انسان و امام‌زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) معنا پیدا می‌کند؛ زیرا اگر محلّ سنجش نهایی در وجود انسان قلب است، آنچه باید سنجیده شود، نسبت قلب با حق و محور هدایت خواهد بود.

### منطق سنجش در نظام آفرینش

عالم هستی نظامی اندازه‌مند است؛ یعنی هر چیز در آن دارای قدر، حدّ و نسبت‌های معین است. نتیجه طبیعی این مبنا آن است که هرچه اندازه دارد، قابل سنجش نیز هست؛ بنابراین، سنجش در این نگاه امری عارضی یا صرفاً قراردادی نیست، بلکه از متن ساختار آفرینش برمی‌خیزد. وقتی موجودات در چهارچوب اندازه و تقدیر قرار می‌گیرند، ارزیابی‌پذیری نیز لازمه همان ساختار خواهد بود.

انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ اگر نظام خلقت سنجش‌مند است، انسان به عنوان موجودی مختار و مسؤل، بیش از دیگر موجودات با مسئله سنجش پیوند می‌خورد. چون اختیار، امکان خطا و امکان رشد را همزمان پدید می‌آورد، «محاسبه» به صورت یک ضرورت عقلانی ظاهر می‌شود: انسان باید به طور مستمر، جهت و کیفیت حرکت خود را وارسی کند تا انتخاب‌هایش به انحراف تثبیت‌شده تبدیل نشود. تأکید بر محاسبه نفس در کلام امام کاظم (علیه‌السلام) در همین افق قابل فهم است؛<sup>۲</sup> یعنی حسابرسی از خود، هماهنگ کردن زندگی با منطقی است که در کل عالم جاری است: منطق اندازه، نسبت و میزان.

### میزان حق و سنجش باطن

پرسش بعدی این است که معیار این سنجش چیست؟ انسان برای کنترل ظاهر خود به آینه رجوع می‌کند تا صورت بیرونی خویش را ببیند و اصلاح کند. این مثال نشان می‌دهد که ارزیابی، بدون معیار روشن، به گمان و توهم نزدیک

<sup>۲</sup> «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ؛ کسی که اهل محاسبه خودش نباشد، از شیعیان ما نیست.» (الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳)

می‌شود. به همین قیاس، باطن انسان نیز بدون میزان قابل تشخیص دقیق نیست؛ بنابراین همان‌طور که عالم ظاهر ابزار سنجش خاص خود را دارد، عالم نفس نیز محتاج میزان است.

قرآن معیار سنجش را «حق» معرفی می‌کند: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»<sup>۳</sup>. اهمیت این گزاره در آن است که ارزیابی انسان را از سطح سلیقه‌ها، پسندهای فردی یا فشارهای محیطی جدا می‌کند و آن را به حقیقتی ثابت پیوند می‌زند. با این حال، یک گام دیگر لازم است: «حق» باید در سطح حیات انسانی به شکل **ملاک قابل رجوع** درآید؛ وگرنه انسان می‌تواند به نام حق، ترجیح‌های خود را مقدس کند. پس بحث از «حق» به طور طبیعی ما را به بحث از **مرجعیت هدایت** می‌رساند: جایی که حق نه صرفاً یک عنوان، بلکه راه و میزان تشخیص و اصلاح می‌شود.

این نقطه، زمینه‌ی ورود به بحث اصلی را فراهم می‌سازد؛ زیرا وقتی معیار حق شد، باید روشن شود که در وجود انسان کدام ساحت بیش از همه محل ظهور این نسبت است و سنجش حقیقی در کدام موضع رخ می‌دهد.

### سلامت قلب و جایگاه آن در حقیقت انسان

حقیقت انسان در قلب او متجلی است. مقصود از این تعبیر آن است که مراتب گوناگون وجودی انسان - از تمایلات زیستی تا ادراکات و تصمیم‌ها - وقتی به «هویت» تبدیل می‌شوند که در مرکزیت درونی انسان استقرار یابند؛ مرکزی که از آن به قلب تعبیر می‌شود. بدین ترتیب، قلب صرفاً یکی از اجزای وجود انسان در کنار اجزای دیگر نیست، بلکه کانونی است که جهت‌گیری‌ها، تعلق‌ها و انتخاب‌های انسان در آن صورت‌بندی نهایی پیدا می‌کند. از همین‌رو، سنجش نهایی انسان نیز متوجه همین موضع اصلی خواهد بود.

در سنجش انسان، سن، جنسیت، میزان عبادات و آموزش‌ها به خودی خود معیار نهایی نیستند؛ نه از آن جهت که بی‌ارزش‌اند، بلکه از آن جهت که ارزش تعیین‌کننده‌شان وابسته به این است که آیا در قلب رسوخ کرده‌اند یا نه. ممکن است عمل ظاهری زیاد باشد اما در مرکز وجود انسان ننشیند و در نتیجه، نیروی جهت‌دهنده پیدا نکند. بنابراین ارزیابی نهایی انسان با باطن او صورت می‌گیرد، نه با صورت بیرونی زندگی‌اش. در چنین چهارچوبی، **سلامت**

<sup>۳</sup> آیه ۸ سوره مبارکه اعراف

قلب به موضوعی بنیادین تبدیل می‌شود؛ زیرا اگر حقیقت انسان در همین موضع متمرکز است، تباهی یا صلاح آن، سرنوشت کل وجود او را تعیین خواهد کرد.

اگر قلب محلّ سنجش است و معیار سنجش «حق»، آن‌گاه سلامت قلب یعنی توانایی قلب برای دیدن، پذیرفتن و تبعیت از حق. اما حق در زندگی انسانی باید به نحوی شناخته و پیگیری شود که از توهم و خودتوجیهی جدا گردد. همین‌جاست که نسبت قلب با «محور هدایت» اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا محور هدایت، سنجهی بیرونی نجات‌بخش از ذهنیت‌گرایی است. به این معنا، اساس سلامت قلب به میزانی وابسته می‌شود که قلب انسان در نسبت با امام زمان خود قرار می‌گیرد؛ نسبتی که می‌تواند معیار تشخیص، اصلاح و استمرار در مسیر حق باشد.

حدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۴</sup> شاهد همین معناست. مقصود از این معرفت، دانستن نام و نسب و اطلاعات تاریخی نیست؛ زیرا چنین دانشی لزوماً نسبت انسان با هدایت را دگرگون نمی‌کند. شناخت حقیقی زمانی رخ می‌دهد که به «رابطه» تبدیل شود: رابطه‌ای که جهت زندگی را تنظیم کند و انسان را در تصمیم‌ها، ترجیح‌ها و سبک زیستن به محور حق نزدیک سازد. از این منظر، ناآشنایی با امام زمان فقط یک نقصان دانشی نیست، بلکه نشانه‌ی گسیختگی از کانون هدایت است؛ گسیختگی‌ای که می‌تواند قلب را در معرض معیارهای بدلی و داوری‌های ناپایدار قرار دهد. بنابراین، سلامت قلب در این منظر با میزان اتصال انسان به امام زمان سنجیده می‌شود؛ چون این اتصال، نسبت قلب با حق را از حالت ادعا به وضعیت قابل ارزیابی و قابل اصلاح تبدیل می‌کند.

یکی از نتایج این نسبت، به مسئله نجات از «جهنم نفس» بازمی‌گردد. انسان صرفاً مصرف‌کننده پیامدهای اعمال نیست، بلکه سازنده‌ی وضعیت درونی خویش است؛ هرچه نفس از حق فاصله بگیرد، اضطراب، آشوب و کشمکش درونی افزایش می‌یابد و این می‌تواند به مثابه آتش درون عمل کند. در مقابل، هرگاه نفس به حقیقت نزدیک شود و به آرامش برسد، زمینه خاموشی این آتش فراهم می‌گردد. از این زاویه، نسبت با امام، فقط افزودن یک مؤلفه بیرونی به زندگی نیست؛ می‌تواند صورت‌بندی درونی انسان را تغییر دهد و مسیر نفس را از التهاب به اطمینان منتقل کند. اینجاست که سلامت قلب به معنای واقعی، کارکردی و قابل مشاهده می‌شود.

در همین امتداد، شفاعت نیز معنایی ساختاری پیدا می‌کند، نه صرفاً امتیازی تشریفاتی. شفاعت وقتی تحقق می‌یابد که انسان ظرفیت پذیرش آن را داشته باشد؛ زیرا رابطه با ولیّ خدا، صرفاً یک عنوان نیست، بلکه کیفیتی در قلب

<sup>۴</sup> «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کسی بمیرد درحالی که امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» (الکافی، ج ۲، ص ۲۰)

ایجاد می‌کند: کیفیت پذیرش، همراهی و میل به حق. کسی که در دنیا هیچ نسبتی با محور هدایت نساخته و عملاً از او فاصله گرفته است، در آخرت نیز ممکن است همان گسست را بازتولید کند و شفاعت را پس بزند. بنابراین مسئله شفاعت‌پذیری، به «وضعیت قلب» بازمی‌گردد و در این چهارچوب، **سلامت قلب** موضعی است که این قابلیت در آن شکل می‌گیرد.

از سوی دیگر، امام زمان را می‌توان «آینه» دانست؛ نه به عنوان استعاره‌ای صرفاً ادبی، بلکه به عنوان یک سازوکار سنجش. همان‌گونه که آینه، ظاهر را از خطای دید و توهم نجات می‌دهد، محور هدایت نیز می‌تواند باطن را از خودفریبی حفظ کند: انسان با رجوع به معیار زنده هدایت، می‌فهمد در کجای مسیر ایستاده، چه چیز را حقیقت پنداشته و کجا نیاز به اصلاح دارد. به این ترتیب، پیوند قلب با امام زمان از سطح تعلق عاطفی صرف فراتر می‌رود و به ابزاری برای سنجش و تصحیح تبدیل می‌شود.

در نتیجه، رابطه درست با امام زمان فقط نقش سلبی ندارد (یعنی جلوگیری از سقوط)، بلکه نقش ایجابی نیز دارد: جهت رشد را روشن می‌کند و امکان ارتقا را فراهم می‌آورد. پس **سلامت قلب** صرفاً به معنای رهایی از فساد نیست، بلکه ظرفیتی برای نیل به مراتب والاتر نیز به شمار می‌آید.

### سلامت قلب و دارایی حقیقی انسان

دارایی حقیقی انسان نه به صرف عبادات ظاهری و نه به مجموعه‌ای از کمالات پراکنده رفتاری محدود می‌شود، بلکه به این وابسته است که آن کمالات تا چه اندازه در قلب او رسوخ کرده‌اند و چه خروجی‌ای از آن‌ها صادر شده است. این نکته نسبت ظاهر و باطن را روشن‌تر می‌کند: اعمال و مراتب بیرونی زمانی ارزش نهایی می‌یابند که در قلب استقرار پیدا کنند و صورت حقیقی انسان را بسازند. از همین‌رو، **سلامت قلب** معیار تبدیل «کردار» به «دارایی» است؛ یعنی آن نقطه‌ای که در آن، عمل از سطح انجام‌دادن عبور می‌کند و به سطح شدن می‌رسد.

تفاوت نمونه‌هایی مانند خُر و زبیر نیز در همین جا روشن می‌شود: مسئله صرفاً سابقه و ظاهر نیست، بلکه کیفیت درونی و دارایی قلبی است. گاهی یک تلنگر، حقیقت مستقر در قلب را آشکار می‌کند و مسیر انسان را تغییر می‌دهد؛ زیرا در آن لحظه روشن می‌شود چه چیزی واقعاً معیار انتخاب و ترجیح او بوده است. از همین‌رو، قرآن نیز ملاک نهایی را «قلب سلیم» معرفی می‌کند: روزی که مال و فرزند سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلبی سالم به پیشگاه

الهی وارد شود. در این صورت، **سلامت قلب** جمع‌بندی نهایی بحث است؛ زیرا هم معیار ارزیابی است، هم مبنای شفاعت‌پذیری، و هم حقیقت دارایی انسان.

عالم بر پایه اندازه و سنجش بنا شده و انسان نیز در متن همین نظام فهم می‌شود. سنجش انسان با میزان حق صورت می‌گیرد، اما محل اصلی این سنجش قلب اوست؛ زیرا حقیقت انسان در همین موضع متمرکز است. از اینجا، نسبت قلب با امام زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) اهمیت بنیادین پیدا می‌کند؛ چون **سلامت قلب** به میزان شناخت، ارتباط و همراهی انسان با امام زمان خویش وابسته می‌شود. این ارتباط، هم از تباهی درون جلوگیری می‌کند، هم امکان خاموشی جهنمِ نفس و پذیرش شفاعت را فراهم می‌سازد، و هم راه ارتقای درجات انسان را می‌گشاید. در نهایت، آنچه از انسان باقی می‌ماند و ملاک ارزش او قرار می‌گیرد، نه انباشت ظاهری اعمال، بلکه **سلامت قلب** و رسیدن به مرتبه قلب سلیم است.